نیلوفر و صبح بررسی سیره های اخلاقی ـ رفتاری معصومین (علیهم السلام) در مسئله قهر و آشتی

پدید آورنده : نجمه کرمانی ، صفحه 18

اشاره:

از جمله راهکارهای شناخت روحیه و شخصیت هر فرد بررسی رفتار یا گفتار او است. در این رهگذر، رفتار و گفتار اهل بیت عصمت و طهارت، به عنوان بهترین الگوهای اخلاقی برای پیروان و شیعیان آن بزرگواران، باید مورد بررسی قرار گیرد. بررسی رفتارهای ائمه معصومین (علیهم السلام) فرصتی را بر رهروان راه آنان به وجود می آورد تا بتوانند به رفع نقایص فردی و نارسایی های اخلاقی خود بپردازند.

در آموزه های اخلاقی و رفتاری ائمه هدی (علیهم السلام) سفارش های بسیاری درباره آشتی دادن و برقراری صلح و دوستی بین مؤمنان وجود دارد. این نوشتار بر آن است تا نگاهی به سیره عملی اهل بیت در خصوص این موضوع بیندازد.

اهمیت و ضرورت آشتی بودن مؤمنان

در بسیاری از مواقع پیش می آید که دو نفر به خاطر مسائل جزئی با یکدیگر قطع رابطه کرده یا به قول معروف با همدیگر قهر می نمایند. گاه این مسائل به اندازه ای بی ارزش هستند که افراد از بیان دلیل قهر خود با دیگران خجالت زده می شوند. در این باره نگاشته اند روزی مفضّل در خانه امام صادق (علیه السلام) نشسته بود که امام در مورد آشتی دادن دو مؤمن با او وارد گفتگو شد و فرمود: «ای مفضّل! اگر آشتی دادن دو نفر نیازمند به صرف هزینه های مالی بود تو آن را بپرداز، من بعدا آن را به تو پس می دهم». روزی مفضل شنید که بین ابوحنیفه و دامادش درگیری ای به وجود آمده و آن دو با هم قهر نموده اند. مفضل ابوحنیفه را دید و ساعتی برای صلح دادن او با دامادش با وی سخن گفت. بعد سراغ داماد او رفت و با او نیز صحبت کرد. سپس هر دوی آن ها را به خانه خود برد و با جدیت تمام تلاش نمود تا آن دو را آشتی بدهد. او پس از سخن گفتن با آن دو فهمید که علت قهر آن ها مسائل مالی بوده است. او چهارصد درهم به هر یک از آن ها داد و از هر دوی آن ها تعهد گرفت که دیگر با هم قهر ننمایند. وقتی آن دو با هم آشتی نمودند مفضل بن عمر با خنده گفت: «این پول که به شما دادم از آن من نبود بلکه امام صادق (علیه السلام) به من فرموده بود هر گاه بین دو نفر درگیری ای پیش آمد و به قهر انجامید و قهر آن ها به خاطر مسائل مالی بود تو از جانب من آن را با پول حل کن، من بعدا آن را به تو خواهم پرداخت. پس بدانید که آن چه به شما پرداختم از آنِ من نبود بلکه از آن ابا عبدالله بود)1.

جواز دروغ در مسئله آشتی دادن

گاه وجود یک موضوع سبب تبیین اهمیت و ارزش موضوعی دیگر می شود، که موارد زیادی از این دست، در معارف دینی اسلام وجود دارد. از جمله آن ها جواز دروغ گفتن برای آشتی دادن دو مؤمن است و این مسئله به خوبی بیانگر ارزش آشتی دادن دو مؤمن است در این باره آمده روزی معاویة بن وهب خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و از قهر میان دو نفر اطلاع داد. امام ناراحت شد و به او فرمود:

«ای معاویة بن وهب! نزد آنان برو و از قول من این گونه بگو».

او با خود اندیشید که آیا فقط باید آن چه را که امام به او فرموده است بدون کم و کاست به آن دو بگوید، یا این که می تواند از خود نیز چیزی به آن بیفزاید تا سبب آشتی آنان بشود.

از امام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا من تنها آن چه را که اکنون گفتید به آن ها بگویم، یا این که می توانم برای آشتی دادن آن ها چیزی بدان بیفزایم؟

امام لبخندی زد و فرمود: «اشکال ندارد برای این که میان آن ها صلح برقرار کنی، چیزی به آن چه گفتم بیفزایی زیرا در این صورت سخن تو دروغ نخواهد بود و دروغ برای آشتی دادن دو مؤمن اشکالی ندارد».2

دامن نزدن به اختلافات

از جمله حقوق برادران دینی نسبت به یکدیگر این است که هر کدام حد خود را شناخته و به چیزهایی که در طرف مقابل ایجاد حساسیت می کند و سبب به هم خوردن رابطه دوستی آن ها می شود تعرض ننماید تا پیوند دوستی آن ها مستدام گردد و از مشاجره، کدورت و در نهایت، قطع رابطه، جلوگیری شود. آورده اند روزی مردی یهودی از کنار حلقه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گذشت. جوانان دو قبیله اوس و خزرج با خوشی و خرمی و در کمال دوستی و آرامش در کنار یکدیگر نشسته و با هم گرم گفتگو بودند. با دیدن صمیمیت و دوستی آن ها آتش کینه توزی از دلش زبانه کشید. او پیر فرتوتی از آیین یهود بود و نمی توانست صلح و دوستی مسلمانان را ببیند و به دنبال فتنه انگیزی بود. با خود اندیشید که چگونه جمع باصفای آنان را به هم بزند. ناگاه به یاد آورد که اوس و خزرج پیش از اسلام سالیان سال با هم درگیری داشته اند و دشمنان خونی هم به حساب می آمده اند و در روزی به نام روز «بُعاث» جنگی خونین با هم به راه می انداختند. رو کرد به جوانی یهودی که همراهش بود و گفت: «میان جمع آن ها برو و روز بُعاث را یادآور آنان شو و اشعاری را که آنان در آن روز بر علیه هم می خواندند برایشان بخوان».

جوان یهودی از دستور پیر خود «ابن قیس» اطاعت کرد و میان آن ها رفت و با آن ها هم صحبت شد و با نیرنگ و فتنه انگیزی، برخی از اشعار معروف روز بُعاث را در آن مجلس خواند. سخنان جوان یهودی آتش کینه را در دل جوانان اوس و خزرج زنده کرد و کینه توزی های آنان و پدرانشان را در جنگ با هم به یادشان آورد. هر کدام در تأیید اشعار روز بعاث چیزی گفتند و کار به کشمکش و بگو مگو انجامید. یکی از آن ها که «اوس بن قرظی» نام داشت گفت: «ما حاضریم صحنه آن روز را تکرار کنیم و قدرت خود را به شما نشان دهیم». دیگری که از خزرجیان بود و «جبار بن صخر» نام داشت، برخاست و سینه اش را در مقابل او سپر کرد و گفت: «ما نیز حاضریم». نزاع بالا گرفت و هیجان درون آن ها افتاد و فریادهای پیوسته «مسلح شوید! مسلح شوید!» از دو طرف شنیده شد. آنان مسلح شدند و قرار گذاشتند برای جنگ به منطقه «حرّة» بروند.

خبر نزاع آنان در شهر پیچید و هواداران هر گروه به قبیله خود پیوستند و راه حرّه را در پیش گرفتند و زمینه های جنگی خونین میان آن دو قبیله به وجود آمد. خبر به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به همراه گروهی از اصحاب خویش به سرعت خود را به آنان رساندند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر آنان ایستاد و فریاد برآورد: «ای مسلمانان! شما را به خدا آیا به یاد روزهای جاهلیت خود افتاده اید در حالی که من در بین شما هستم؟! آیا شما پس از آن که پروردگار هدایت تان کرد و موجبات عزت و سربلندی شما را فراهم آورد و پیوندهای جاهلی تان را برید و از کفر و بت پرستی نجات تان داد می خواهید روش های جاهلیت را در پیش گیرید؟ و به کفر و زبونی ای که پیشتر گرفتار آن بودید باز گردید؟»

سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) موجب سرافکندگی هر دو قبیله شد و آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آورد و سر فرود آوردند و سلاح های خود را بر زمین انداختند. آنان در اندیشه فرو رفتند و دیدند که از نیرنگ فتنه گرانه یهودیان بر روی برادران خود شمشیر کشیده اند و از نیمه راه حره به مدینه باز گشتند. پروردگار، آتش فتنه را با سخن شیرین و دلنشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) سرد کرد و این آیه نازل شد:

« ای پیامبر(صلی الله علیه وآله) بگو ای اهل کتاب، چرا مردمی را که ایمان آورده اند از راه خدا باز می گردانید (و فتنه انگیزی می کنید) و می خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که خودتان (بر حقانیت دین اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله)) گواهید و خداوند از کارهایی که می کنید بی خبر نیست.» (آل عمران / 99)

این آیه در مورد پیر فرتوت یهودی بود که فتنه به پا نمود و آیه ای نیز در مورد اوسیان و خزرجیان بر پیامبر نازل شد:

ـ «ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از گروهی از اهل کتاب فرمان برید (و گفتارشان را بپذیرید) شما را از ایمانتان به کفر بر می گرداند»(آل عمران/ 100)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنان را پند داد و دوباره بین آنان صلح و صفا برقرار ساخت.3

موارد جواز قهر

آموزه های انسان دوستانه و متعالی اسلام همواره تلاش دارد تا همواره مسلمانان را به سوی سعادت دنیایی و اخروی پیش بَرَد و رشد و تعالی بخشد. و سعی تعالیم انسان ساز اسلامی بر آن است که انسان را در تمامی ابعاد متعالی سازد. تا این جا صحبت از ارزش و اهمیت صلح و آشتی دادن دو مسلمان به میان آمد. اما باید جهات و جوانب دیگری را نیز در نظر گرفت. از جمله، این که اگر طرف مقابل، بی خرد و گناهکار بود، مسلمان مجاز است که ارتباط خود با او را قطع کند. در این باره آورده اند شبی «حارث بن مغیرة» به سوی خانه خود می رفت و از کوچه ای می گذشت که طنین گام های امام صادق (علیه السلام) او را به خود آورد. امام را در تاریکی شناخت و سلام کرد. امام پاسخ سلامش را گفت و به او فرمود: «ای حارث! گناهانِ نابخردانِ شما، بارِ خردورزان و آگاهان شما خواهد شد و آنان، بارِ نابخردان را حمل خواهند کرد.» سپس با حارث خداحافظی کرد و رفت. این جمله امام، فکر حارث را مشغول کرد که منظور امام از این سخن چه بود؟ روز بعد خدمت امام رسید و عرض کرد: «فدایت شوم! منظور شما از این جمله که فرمودید بار گناهان نابخردان شما را علماء شما خواهند کشید چه بود؟ این سخن شما مرا نگران و پریشان کرده است!»

امام فرمود: «آری! مطلب همان چیزی بود که گفتم. بار گناهان نابخردان شما را خردورزان خواهند کشید. چرا هنگامی که یکی از شما کار ناپسندی مرتکب می شود دانایان او را پند نمی دهند و با سخنان خوب او را از آن باز نمی دارند و اندرزش نمی دهند؟» حارث که به خوبی منظور امام را دریافته بود گفت:

«زیرا اگر ما آن ها را نصیحت کنیم از ما نمی پذیرند و هیچ گونه حرف شنوی از ما ندارند. ما باید با آن ها چه کنیم؟» امام فرمود: «اگر چنین است با آن ها قهر کنید و ارتباط خود با آنان را قطع کنید».4

عدم پافشاری در قهر

از جمله جهالت ها و خویشتن پرستی های انسان این است که در برابر دیگران تواضع ندارد، یا از اشتباه و خطای دیگران که گاه به عمد هم نیست درنمی گذرد و در مواردی که به قهر می انجامد هر کدام به نحوی اشتباه را به گردن دیگری انداخته و خود را تبرئه و طرف مقابل را تخطئه می نماید. نوشته اند در بازار مدینه بین دو نفر بر سر خرید و فروش کالایی مشاجره شد. کشمکش آن ها در معامله بالا گرفت و به دلخوری آن ها از هم انجامید و با یکدیگر قهر نمودند. از آن جا که هر دو از دوستداران امام صادق (علیه السلام) بودند هر یک نزد امام آمدند و از دیگری شکایت نمودند. امام سخنان هر دو را شنید سپس فرمود: «آن کسی که به او ستم شده هرگاه به وظیفه خود عمل کند به پاداش بزرگی نزد پروردگار دست خواهد یافت. بدانید که بهره ای را در این برخورد، مظلوم از ظالم می گیرد بسیار بیشتر از بهره ای است که ظالم با تعدی به حق دیگری می گیرد».

سپس به هر دوی آن ها که در مجلس بودند فرمودند: «هر کس بدی کند، نباید انتظار خوبی داشته باشد و اگر بدی به او رسید نباید آن را ناپسند بشمارد، چون بدی از خود او بوده. به درستی که انسان همان چیزی را درو می کند که خود کاشته است و محصول دانه تلخ به یقین تلخ است و محصول دانه شیرین قطعاً شیرین است». امام این سخنان را به انگیزه آشتی دادن آن ها و توجه دادن به زشتی این رفتار بیان کرد.

پس بدون آن که چیزی بگوید که برخیزید و صلح کنید، آن دو بدون پافشاری بر اشتباه خود برخاستند و با هم دست دادند و روی یکدیگر را بوسیدند و با هم به سر کار خود بازگشتند.5

پی نوشت ها:

1ـ الاصول من الکافی، ج 2، ص 209، ح 3 و 4.

2ـ همان، ص 210، ح 7.

3ـ محمد حسین طباطبایی، المیزان، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا، ج 3، ص 563.

4ـ بحارالانوار، ج 2، ص 221.

5ـ الاصول من الکافی، ج 2، ص 334، ج 22.

سوتیتر:

هر گاه بین دو نفر درگیری ای پیش آمد و به قهر انجامید و قهر آن ها به خاطر مسائل مالی بود تو از جانب من آن را با پول حل کن، من بعدا آن را به تو خواهم پرداخت.

اشکال ندارد برای این که میان آن ها صلح برقرار کنی، چیزی به آن چه گفتم بیفزایی زیرا در این صورت سخن تو دروغ نخواهد بود و دروغ برای آشتی دادن دو مؤمن اشکالی ندارد.

برخاست و سینه اش را در مقابل او سپر کرد و گفت: «ما نیز حاضریم». نزاع بالا گرفت و هیجان درون آن ها افتاد و فریادهای پیوسته «مسلح شوید! مسلح شوید!» از دو طرف شنیده شد.

هر کس بدی کند، نباید انتظار خوبی داشته باشد و اگر بدی به او رسید نباید آن را ناپسند بشمارد، چون بدی از خود او بوده.